

آیا مواجهه جامعه با مسائل سیاسی احساسی است؟

تأملی بر نسبت مفهوم اخلاق سیاسی با منافع ملی

علی کاگردفولی
دکترای جامعه‌شناسی سیاسی

کنند، تا جایی که خواجه نصیرالدین طوسی اساساً اخلاق و سیاست را یگانه می‌داند و سیاست را فنی معرفی می‌کند که برای تحقق زندگی اخلاقی انسان‌ها تلاش می‌کند. فارغ از این بحث‌های نظری، به نظر می‌رسد که در عمل همواره تلاش برای تعریف نسبت اخلاق با سیاست، چالش برانگیز بوده و از سوی دیگر نیز مناقشه‌هایی را به وجود آورده است. احتمالاً ریشه اصلی به وجود آمدن این مناقشه را بتوان در نسبت مفهوم اخلاق با دو عرصه سیاست ملی و سیاست بین‌المللی دانست، اینکه چه عواملی سبب می‌شوند تا اجتماعات ملی یا همان ملت‌ها از یکدیگر جدا شوند و ماهیت منافع آنها نسبت به یکدیگر تغییر کند. نمود تازه این چالش را می‌توان در مسأله اخیر اوکراین و روسیه مشاهده کرد؛ در تحلیل‌های اخیر از این بحران و در صورتبندی رسانه‌ای از رویدادهای مرتبط با آن، سردرگمی در چارچوب تحلیل برجسته است. اهل سیاست بویژه سیاست بین‌الملل به نیکی می‌دانند که مفهوم اخلاق در عرصه سیاسی اولاً متعین و مشخص نیست و ثانیاً مفهوم و اقتضانات اخلاق جمعی با اخلاق فردی متفاوت است. عمدتاً جوامع براساس تلقی خود از مفهوم اخلاق نسبت به مواضع دولت‌ها واکنش نشان می‌دهند و اگر این واکنش گسترده باشد، می‌توان گفت که بر اساس تفاهم مشترکی است که روی تعریف اخلاق در یک جامعه وجود دارد. اما دولت‌ها بر اساس چهارچوبی که برای منافع ملی تشخیص می‌دهند، موضع سیاسی گرفته و کنش سیاسی دارند. حال این تفاوت دستگاه تحلیلی را چگونه باید درک کرد و چگونه باید با برخی از کسانی که در

«

عمدتاً جوامع بر اساس تلقی خود از مفهوم اخلاق نسبت به مواضع دولت‌ها واکنش نشان می‌دهند و اگر این واکنش گسترده باشد، می‌توان گفت که بر اساس تفاهم مشترکی است که روی تعریف اخلاق در یک جامعه وجود دارد، اما دولت‌ها بر اساس چهارچوبی که برای منافع ملی تشخیص می‌دهند، موضع سیاسی گرفته و کنش سیاسی دارند؛ حال این تفاوت دستگاه تحلیلی را چگونه باید درک کرد و چگونه باید با آن مواجه شد؟

سمت مدافعان دولت قرار می‌گیرند، مواضع جامعه در مواجهه با مسائل سیاسی را منتهم به سطحی تکرری و سانتی‌مانتالیسم می‌کنند، چنان که



می‌گیرند، دولت را به خاطر مواضع سیاسی‌اش مورد انتقاد قرار می‌دهند و با به کارگیری استعاره‌هایی که برای دولت‌های مذموم به کار می‌رود، سعی در نشان دادن اعتراض خود دارند. اما به نظر می‌رسد که پیش از بحث درباره اینکه حق با کدام یک از طرفین مناقشه است، باید منشأ این اختلاف را مورد بحث قرار داد. از آنجایی که چهارچوب تحلیلی دولت‌ها و ملت‌ها اغلب یکسان نیست و اولی بر اساس منافع ملی و دومی بر اساس تعریفش از اخلاق و وظیفه دولت را تأمین امنیت و رفاه این تفاوت به وجود می‌آید. اما پرسش اینجا است که چرا چهارچوب تحلیلی این دو گاه به یکدیگر مطابقت ندارد و چه چیزی منشأ این اختلاف مواضع است؟ احتمالاً پاسخ را باید در ماهیت سیاست مدرن و

مدرن و دولت برآمده از این تفکر در چند سده بعد از رنسانس نشان داد که به رغم پیشرفت‌ها، نقدهای جدی نیز به این دولت وارد است و در هر حال منطقی به نظر نمی‌رسد که منافع و ارزش‌های انسانی صرفاً به واسطه مختصات جغرافیایی که افراد در آن قرار می‌گیرند، تغییر کند. با وجود این، اگر قرار باشد یک دولت معین، بر اساس این ارزش رفتار کند، دو حالت پیش می‌آید، در حالی که این ارزش میان آن دولت معین و سایر دولت‌ها مشترک باشد، کمتر مشکل پیش می‌آید، اما در شرایطی که سایر دولت‌ها به چنین ارزشی پایبند نیستند و به گونه‌ای متفاوت رفتار می‌کنند و فضای غالب بر عرصه بین‌الملل را به آن سو می‌برند، تکلیف آن دولت معین در قبال ملت خود چیست؟ آیا آن دولت معین می‌تواند نسبت به منافع ملی بی‌تفاوت باشد و به هر قیمتی بر موضع خود پافشاری کند؟ اما در مقابل نیز می‌توان در ارتباط با

اقتضانات آن جست و جو کرد. در عرصه بین‌الملل، به هر حال هر دولتی پیش و بیش از هر چیز، نماینده منافع ملی کسانی است که درون مرزهای جغرافیایی آن کشور زندگی می‌کنند. اینکه آیا این تفکیک میان انسان‌ها و منافع انسانی بر مبنای مرزهای جغرافیایی امری درست و اخلاقی است یا خیر، پاسخی است که نظریه‌پردازان ساخت دولت مدرن و مدافعانش باید بدان پاسخ دهند. دولت مدرن با تأکید بر «اصالت منافع افراد یک محدوده جغرافیایی معین» وظیفه دولت را تأمین امنیت و رفاه از طریق قوانین از پیش تعیین شده می‌داند. پارادایم مدرن دولت، تفاوت زیادی با پارادایم کلاسیک دولت دارد؛ تفاوت‌هایی که همگی ریشه در تفاوت‌های فلسفی آنها در دو دوره کلان تاریخی دارد. تجربه عملی انسان

در این کشورها بود. این درحالی است که روس تبارهای بسیاری در این کشورها زندگی می‌کنند و روسیه همواره به محافظت از آنها متعهد شده است. جنگ داخلی، بی‌ثباتی سیاسی، انقلاب‌های رنگی، ناامنی و تجزیه کشورهای اروپای شرقی نتیجه مداخلات ایالات متحده در این کشورها بوده است.

۳- متغیر روسیه: روسیه همواره از زبان رئیس جمهور خود اعلام کرده است که کشورهای غربی و ایالات متحده باید ملاحظات امنیتی این کشور را در نظر بگیرند. ولادیمیر پوتین رئیس‌جمهور روسیه، روز سه‌شنبه، ۲۱ دسامبر سال ۲۰۲۱ در یک نشست گسترده در دانشکده وزارت دفاع بیان کرد؛ دلیل گسترش ناتو به سمت شرق، سرخوشی ناشی از پیروزی اتحادیه ناتو بر اتحاد جماهیر شوروی در جنگ سرد بود. به همین دلیل روس‌ها همواره به دنبال این بودند تا دولت‌هایی که در شرق اروپا بعد از استقلال تشکیل شده‌اند به گونه‌ای عمل کنند که ملاحظات امنیتی روسیه را در نظر بگیرند. از سوی دیگر روسیه همواره خود را به عنوان وارث اتحاد جماهیر شوروی ارزیابی می‌کند. قدرتی بزرگ که به دنبال نظام چندقطبی است و مداخلات ناتو و ایالات متحده را در حوزه نفوذ خود برنمی‌تابد و این مهم باعث شده که روسیه همواره به دغدغه‌های امنیتی خود واکنش نشان دهد، که بحران گرجستان و اوکراین نمونه‌هایی از آن هستند.

۱- فرسایشی شدن جنگ برای روسیه: عنصر زمان برای روسیه بسیار حیاتی است، چرا که هرچه‌قدر از زمان جنگ بگذرد، برای روسیه فرسایشی خواهد شد و این کشور نمی‌تواند جنگ را به گونه‌ای اداره کند که شبیه جنگ پارتیزانی و جنگ شهری صورت بگیرد. در نتیجه جنگ فرسایشی مطلوب ایالات متحده و ناتوست که ضمن گیر کردن روسیه در باتلاق اوکراین قدرت چانه‌زنی خود را بالا ببرد.

۲- تصرف کیف توسط روسیه: روسیه اگر نتواند پایتخت اوکراین را تصرف کند، و دولت زلنسکی را ساقط کند. در این سناریو روسیه یک حکومت همسو با سیاست‌های

مسکو بر سرکار خواهد آورد. اما دولت زلنسکی به عنوان دولت رسمی اوکراین توسط سازمان ملل و کشورهای غربی به رسمیت شناخته خواهد شد و جنگ داخلی در اوکراین ادامه خواهد داشت.

۳- پذیرش آتش‌بس: در این سناریو، به هیچ‌وجه تا آینده نزدیک نیروهای روسی از شهرهای تصرف شده عقب‌نشینی نخواهند کرد

مسکو بر سرکار خواهد آورد. اما دولت زلنسکی به عنوان دولت رسمی اوکراین توسط سازمان ملل و کشورهای غربی به رسمیت شناخته خواهد شد و جنگ داخلی در اوکراین ادامه خواهد داشت.

۳- پذیرش آتش‌بس: در این سناریو، به هیچ‌وجه تا آینده نزدیک نیروهای روسی از شهرهای تصرف شده عقب‌نشینی نخواهند کرد

مسکو بر سرکار خواهد آورد. اما دولت زلنسکی به عنوان دولت رسمی اوکراین توسط سازمان ملل و کشورهای غربی به رسمیت شناخته خواهد شد و جنگ داخلی در اوکراین ادامه خواهد داشت.

نقش متغیرهای مداخله گر؛ از آبخازیا تا دوتسک

ریشه‌ها و سناریوهای بحران اوکراین

عماد هلال‌ات
پژوهشگر مسائل بین‌الملل

اوکراین کلیدواژه اصلی امروز رسانه‌های مختلف دنیا است. روسیه به عنوان کشوری مهاجم و برهم‌زننده نظم بین‌الملل معرفی شده است که باید علیه آن اجماع جهانی ایجاد کرد. اما به‌راستی ریشه‌های بحران اوکراین کجاست و چرا بحران در این کشور شکل گرفت؟

اوکراین در زمان اتحاد جماهیر شوروی از نظر سیاسی و اقتصادی پس از روسیه دومین قدرت بزرگ در آن مجموعه بود و از لحاظ وسعت پس از قزاقستان در جایگاه سوم قرار داشت. بعد از استقلال اوکراین در سال ۱۹۹۱ سیاست خارجی کی‌یف همواره میان غرب و جمهوری فدراتیو روسیه در نوسان بوده است. دولت‌مردان اوکراینی هیچ‌گاه نتوانستند در روابط خارجی خود به تعادلی پایدار برسند تا از حساسیت‌های روسیه و غرب نسبت به کشور خود بکاهند.

کشور اوکراین با توجه به موقعیت جغرافیایی خود از لحاظ ژئوپلیتیکی برای غرب و روسیه بسیار اهمیت دارد. اوکراین برای غرب دروازه ورود ناتو و اتحادیه اروپا به روسیه و نیز برای روسیه سد محکمی در برابر نفوذ ناتو و گسترش به شرق است. در طول سال‌های گذشته در اوکراین بحران‌های سیاسی و جنگ‌های داخلی مختلفی شکل گرفت که همه آنها ریشه در فرایند گسترش ناتو به شرق دارد. می‌توان گفت که بحران اوکراین جدی‌ترین تنش بین روسیه و ایالات متحده (غرب) بعد از جنگ جهانی دوم است. به گونه‌ای که حتی بحران کوبا هم همانند بحران اوکراین نبوده است.

ریشه‌های بحران اوکراین را می‌توان در عوامل ذیل جست‌وجو کرد:



۱- گسترش ناتو به سمت شرق: پیمان ناتو که در واقع توسعه مترقیانه موافقتنامه بروکسل (۱۹۴۸) است، در آوریل ۱۹۴۹ منعقد شد و علت اساسی شکل‌گیری آن نیز دفاع از کشورهای عضو در مقابل تهدیدهای نظام کمونیستی بود. اصلی‌ترین تعهد پیمان ناتو در ماده ۵ اساسنامه آن ذکر شده است که به موجب آن حمله مسلحانه به یک یا چند عضو پیمان در اروپا یا ایالات متحده به مثابه حمله مسلحانه علیه تمامی اعضا تلقی می‌شود. در پیمان آتلانتیک شمالی، اولویت نفوذ و تسلط اقتصادی، دریایی و نظامی از آن ایالات متحده است. با فروپاشی شوروی تقریباً از همان آغاز دهه ۱۹۹۰، سازمان پیمان آتلانتیک شمالی در حوزه «اهداف»، «ساختار» و «کارکرد» اقدام به بازتعریف و بازنگری در اجزا و عناصر خود کرد. به لحاظ ماهیتی، ناتو دیگر صرفاً پیمانی دفاعی (مبتنی بر ماده ۵ منشور مربوط به اصل دفاع جمعی اعضا از یکدیگر) و منطقه‌ای (اروپا محوره) نبود. با تأکید بر ماده ۶ منشور) نبود، زیرا مسأله گسترش ناتو به شرق علاوه بر آنکه سیاستی پیشروانه و تهاجمی را ایجاب می‌کرد، محدوده جغرافیایی وسیع‌تری از اروپای شرقی در آسیا (همچون مناطق آسیای مرکزی، قفقاز و خاورمیانه) را نیز هدف حوزه‌های عملیاتی خود قرار داده بود.

به لحاظ ساختار، تأکید این سازمان بر لزوم پذیرش اعضای جدید که عمدتاً شامل جمهوری‌های اروپای شرقی برجای‌مانده از اتحاد جماهیر شوروی سابق بودند، زمینه را جهت درگونی ساختاری در این پیمان فراهم کرد. افزایش تعداد کشورهای عضو از ۱۶ به ۲۶ عضو که طی دو نسل عضوگیری در

نشست‌های مادرید (۱۹۹۶) و پراگ (۲۰۰۲) صورت پذیرفته بود، همراه با تأسیس نهادهایی همچون شورای همکاری آتلانتیک شمالی (۱۹۹۳)، شورای مشترک دائمی ناتو-روسیه (۱۹۹۷)، شورای ناتو-روسیه (۲۰۰۲) جهت سهولت روند گسترش ناتو به شرق، نمونه‌هایی از تحولات ساختاری در ناتو به شمار می‌آید. با وجود این همواره یکی از نگرانی‌های روسیه، عضویت کشورهای سابق اتحاد جماهیر شوروی سابق در این سازمان است. این در حالی بود که طبق اسناد منتشرشده از مذاکرات کشورهای غربی با روسیه، غربی‌ها متعهد شده بودند که ناتو به سمت شرق گسترش پیدا نکند. روزنامه اشپیگل آلمان در رونمایی از سندی که دال بر تعهد غربی‌ها بود می‌گوید: مذاکرات بین وزیران امور خارجه وقت آمریکا، انگلیس، فرانسه، شوروی سابق جمهوری فدراتیو آلمان و ۶ مارس ۱۹۹۱ در این شهر بین آلمان برگزار شد که در این مذاکرات کشورهای غربی با این

موضوع موافقت کردند که عضویت کشورهای شرق اروپا دراتلاف نظامی ناتو قابل قبول نیست و به عبارتی دغدغه کنونی روسیه درباره گسترش ناتو به شرق کاملاً موجه و منطقی است. با وجود این در طول سال‌های گذشته بزرگ‌ترین دغدغه امنیتی روسیه، گسترش ناتو و هم‌مرز شدن این کشور با این سازمان است و این یعنی استقرار نظامی و امنیتی ناتو در مرزهای روسیه که می‌تواند حیات وجودی این کشور را تهدید کند. عضویت کشورهای همچون، لهستان، کشورهای حوزه بالتیک و درخواست اوکراین، گرجستان و جمهوری آذربایجان برای عضویت در این سازمان شکاف‌های ناتو و روسیه را بیش از گذشته کرده و یکی از ریشه‌های اصلی بحران فعلی اوکراین گسترش ناتو به شرق بعد از تعهدات غربی‌ها مبنی بر مورد ملاحظه قرار دادن نگرانی‌های روسیه است.

۲- متغیر ایالات متحده: فروپاشی شوروی باعث شد که ایالات متحده نفوذ خود را در کشورهای